

بررسی پیرنگ، شخصیت پردازی، توصیف، زاویه دید و تصویرپردازی در داستان نبرد رستم با دیو سپید

محمد رضا راشد محصل* - فاطمه حسین زاده هرویانی**

چکیده

داستان نبرد رستم با دیو سپید، منزل هفتم از منازل هفتگانه رفتن رستم به مازندران است. این مقاله شامل دو بخش است. در بخش اول مقاله یا مقدمه، اطلاعاتی در مورد مسأله تحقیق و سؤال‌های پژوهش بیان می‌شود. بخش دوم مقاله شامل شش فصل است. در فصل اول طرح داستان نبرد رستم با دیو سپید بررسی می‌شود و رویدادهایی که در طراحی ساختار داستان مؤثر است، ارائه می‌شود. شخصیت پردازی در داستان در فصل دوم ارزیابی می‌شود. در این فصل، شخصیت‌های اصلی و فرعی را به طور کامل معرفی می‌کنیم و ویژگی‌های شخصیتی آنها را که در داستان بیان شده است، ارائه می‌دهیم. در فصل سوم، روش فردوسی در توصیف رویدادهای داستان بیان می‌شود. در این فصل، فردوسی با کاربرد و ترکیب شیوه‌های توصیف؛ توصیف به وسیله کنش‌ها، توصیف یا توضیح مستقیم و توصیف به یاری گفت و گو؛ توانسته است فضای داستان را برای مخاطب به صورت زنده و مستقیم طراحی کند. زاویه دید داستان در فصل چهارم ارزیابی می‌شود. دیدگاه این فصل آن است که فردوسی با وجود رهبری و هدایت بیرونی شخصیت‌ها، در بخشی از صحنه‌ها، زاویه دید را از دانای کل به زاویه دید اول شخص و دوم شخص تغییر می‌دهد. فردوسی با کاربرد این شیوه توانسته است، رویدادهای داستان را در فضایی زنده به مخاطب ارائه بدهد. در فصل پنجم نیز روش تصویرپردازی فردوسی در این داستان با کاربرد صنایع ادبی و صور خیال ارزیابی می‌شود و دیدگاه‌ها و نتایج حاصل شده از این پژوهش نیز در پایان و در فصل ششم ارائه می‌شود.

واژه‌های کلیدی

رستم، دیو سپید، نبرد، پیرنگ، شخصیت پردازی، توصیف، زاویه دید، تصویرپردازی.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد goroohadabiyat@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی Fatemehhoseinzadeh2@gmail.com

بخش اول: مقدمه

هدف این مقاله، بررسی پیرنگ، شخصیت‌پردازی، توصیف، زاویه دید و تصویرپردازی در داستان نبرد رستم با دیو سپید است. در این مقاله، اندیشه اصلی، فکر حاکم بر اثر و رئوس مطالب را در بخش پیرنگ بررسی می‌کنیم. در این بخش، صحنه‌های داستان که در طراحی نبرد رستم با دیو سپید مؤثر است، ارائه می‌شود. در بخش شخصیت‌پردازی، ویژگی‌های کنشی و رفتاری شخصیت‌های داستان را به طور کامل ارزیابی و هویت اخلاقی و روانی شخصیت‌ها را که در داستان به آنها اشاره شده است، بیان می‌کنیم. فردوسی توانسته است، شخصیت‌های داستان را با چهره‌ای واقعی به مخاطب معرفی کند و با کاربرد انواع صور خیال؛ تشبیه حسی به حسی، تشبیه خیالی، تشبیه مرکب، استعاره مصرح مجرده و...؛ و صنعت ادبی اغراق، فضای داستان را برای مخاطب به صورت محسوس و ملموس ارائه دهد. انتخاب زاویه دید دانای کل در این داستان، گزینشی شایسته است؛ زیرا فردوسی توانسته است با رهبری شخصیت‌ها به صورت غیر مستقیم، ساختار اصلی داستان را طراحی کند و با تغییر زاویه دید به اول شخص و دوم شخص در بخشی از صحنه‌ها، نبرد رستم با دیو سپید را در فضایی واقعی، زنده و پویا به مخاطب ارائه بدهد. استاد سخن فارسی با کاربرد روش گفت و گو و مکالمه در داستان، مخاطب را به طور مستقیم در جریان رویدادها قرار می‌دهد، به نحوی که مخاطب می‌تواند خود را در جایگاه شخصیت‌های داستان تصور کند و در مسیر رویدادها، آنها را همراهی کند.

۱. مسأله پژوهش و سؤال‌های تحقیق

شاهنامه فردوسی، شاهکار هنری زبان و ادبیات فارسی است. تحقیق در متن این اثر ارزشمند از دیدگاه‌های مختلف می‌تواند مقام و جایگاه این اثر ارزشمند را برجسته‌تر سازد. بررسی عناصر داستانی در این اثر، پژوهشی نوین در عرصه زبان و ادبیات فارسی است. محور پژوهش در این مقاله، بررسی توصیفی داستان نبرد رستم با دیو سپید، با توجه به روش‌های طراحی پیرنگ، شخصیت‌پردازی توصیفی، زاویه دید و تصویرپردازی شاعر است.

۱-۱. چه رویدادهایی در طراحی پیرنگ داستان، نقش دارد؟

۱-۲. شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان چه ویژگی‌های رفتاری برجسته‌ای دارند؟

۱-۳. در این داستان از چه روش‌هایی برای توصیف استفاده شده است؟

۱-۴. آیا در این داستان زاویه دید از دانای کل به زاویه دید اول شخص و دوم شخص نیز تغییر می‌کند؟

۱-۵. فردوسی در طراحی فضای زنده و واقعی در داستان از کدام یک از صنایع ادبی و صور خیال بیشتر استفاده

کرده است؟

بخش دوم: بررسی چهار عنصر داستانی در داستان نبرد رستم با دیو سپید**فصل اول: پیرنگ (Plot)**

در داستان نبرد رستم با دیو سپید، شیوه‌های برخورد شخصیت‌ها در موقعیت‌های مختلف و دشوار، روابط بین شخصیت‌ها، تضادهای بین آنها و ویژگی‌های درونی شخصیت‌ها بررسی می‌شود. در این داستان، نبرد رستم با دیو سپید، پیروزی رستم در جنگ با دیو سپید و کشتن او و بینا شدن کاووس با استفاده از خون جگر دیو سپید، صحنه‌های

اصلی داستان است که طرح یا پیرنگ را شکل داده است. «پیرنگ نه تنها به شکل اثر مربوط است؛ بلکه با محتوای آن نیز ارتباط عمیقی دارد. تنها آن اشکال و انواع مفسری از طرح [پیرنگ] برخوردارند که تضادهای زندگی شخصیت‌های انسانی و برخورد آن‌ها را تصویر می‌کنند. گورکی، طرح [پیرنگ] را چنین تعریف می‌کند: پیوندها، تضادها، مهرها، کینه‌ها و روابط انسانی در حالت کلی» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۶۵).

در صحنه اول داستان، ابتدا رستم به هفت کوه می‌رود و هنگامی که با رخس به آنجا می‌رسد، با لشکر دیوان مواجه می‌شود که در اطراف غار جمع شده‌اند.

وزان جایگه تنگ بسته کمر	بیامد پر از کینه و جنگ سر
چو رخس اندر آمد بدان هفت کوه	بدان نره دیوان گشته گروه
به نزدیکی غار بی بن رسید	به گرد اندرش لشکر دیو دید

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ابیات ۵۵۰-۵۵۲)

در صحنه دوم، رستم در گفت و گویی کوتاه با اولاد، در ابتدا سخنان او را راست و درست می‌داند و از او می‌خواهد در این مرحله نیز او را برای رسیدن به جایگاه دیو سپید یاری دهد.

به اولاد گفت: آنچه پرسیدمت	همه بر ره راستی دیدمت
کنون چون گه کینه آمد فراز	مرا ره بنمای و بگشای راز

(همان، ابیات ۵۵۳-۵۵۴)

در صحنه سوم، مکالمه‌ای کوتاه میان اولاد و رستم، رویداد سوم داستان را شکل می‌دهد. اولاد به رستم می‌گوید هنگامی که گرمای خورشید شدت می‌یابد، دیوان به خواب فرو می‌روند و اگر در این زمان به جنگ آنها بروی، پیروز خواهی شد.

بدو گفت اولاد: چون آفتاب	شود گرم، دیو اندر آید به خواب
بریشان تو پیروز گردی به جنگ	ترا یک زمان کرد باید درنگ
ز دیوان نینمی نشسته یکی	جز از جادوان پاسبان اندکی
بدانگه تو پیروز گردی مگر	اگر باشدت یار پیروزگر

(همان، ابیات ۵۵۵-۵۵۸)

در صحنه چهارم، فردوسی عملکرد رستم را در این مرحله توصیف می‌کند و می‌گوید، رستم بر اساس گفتار اولاد کمی درنگ کرد تا گرمای خورشید شدت یابد.

نکرد ایچ رستم به رفتن شتاب	بدان تا برآمد بلند آفتاب
----------------------------	--------------------------

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / بیت ۵۵۹)

در صحنه پنجم، شاعر عزیمت رستم برای جنگ با دیو سپید را توصیف می‌کند. در این صحنه، رستم در ابتدا اولاد را با کمندی محکم می‌بندد و سپس سوار بر اسب خود، رخس، می‌شود و در میان سپاه شتابان می‌تازد و سرهای دیوان را با خنجر بر می‌کند. در این صحنه، مقاومت نکردن دیوان در مقابل رستم و شجاعت و قدرت رستم در جنگ توصیف می‌شود.

سر و پای اولاد با تن بیست	به خم کمند، آنگهی بر نشست
---------------------------	---------------------------

برآهخت جنگی نهنگ از نیام
میان سپاه اندر آمد چو گرد
بغرید چون رعد و برگفت نام
سر از تن به خنجر همی دور کرد
نیستاد کس پیش او در به جنگ
نجستند با او کسی نام و ننگ
(همان، ابیات ۵۶۳-۵۶۰)

در صحنه ششم، احوال درونی رستم هنگام عزیمت برای جنگ با دیو سپید توصیف می‌شود. شاعر در این صحنه، قلب رستم را سرشار از بیم و امید می‌داند. هراس رستم در این مرحله به دلیل ناآگاهی از کیفیت قدرت دیو سپید و امید او به پیروزی و موفقیت در جنگ است.

وزان جایگه پیش دیو سپید
بیامد دلی پر ز بیم و امید
(همان، بیت ۵۶۴)

رو به رو شدن رستم با غاری هولناک و تاریک در صحنه هفتم توصیف می‌شود. در این صحنه، فردوسی، با کاربرد واژه «دوزخ» به عنوان مشابه به، میزان تاریکی و هولناکی غار را برای مخاطب توصیف می‌کند. در این صحنه، رستم پس از جست و جوی کوتاهی در غار تاریک با موجودی رو به رو می‌شود که از نظر کیفیت ظاهری چون کوهی بزرگ به نظر می‌رسد و بزرگی پیکر او غار را فرا گرفته است. در این صحنه، دیو سپید با گیسوانی سپید و چهره‌ای سیاه توصیف شده است و شاعر بزرگی پیکر او را با کاربرد چند اغراق به طور کامل توصیف کرده است.

بکردار دوزخ یکی چاه بود
زمانی همی بود در چنگ تیغ
چو دیده بمالید و مژگان بشست
به تاریکی اندر یکی کوه دید
به رنگ شبه روی، چون برف موی
زن دیو از آن تیرگی ناپدید
نبد جای دیدار و جای گریغ
وزان چاه تاریک لختی بجست
سراسر شده چاه ازو ناپدید
جهان پر ز پهنای و بالای اوی
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ابیات ۵۶۹-۵۶۵)

در صحنه هشتم، چگونگی حرکت دیو سپید به طرف رستم برای نبرد با او توصیف می‌شود. در این صحنه، دیو سپید بازو بند و کلاه خودی آهنین دارد.

سوی رستم آمد چو کوهی سیاه
از آهنش ساعد، وز آهن کلاه
(همان، بیت ۵۷۰)

در صحنه نهم، نویسنده احوال درونی رستم را هنگام رویارویی با دیو سپید توصیف می‌کند. رستم در این لحظه اندکی بیمناک شده است.

ازو شد دل پیلتن پر نهب
بترسید کامد به تنگی نشیب
(همان، بیت ۵۷۱)

در صحنه دهم، حمله ور شدن رستم به طرف دیو سپید توصیف می‌شود. در این صحنه، رستم، شمشیر تیز خود را از کمرگاه بر می‌کشد و چون پیلی خشکین به سوی دیو سپید حمله ور می‌شود و یک پای او را قطع می‌کند. در این صحنه، دیو سپید پس از شکست در مرحله نخست نبرد، با پای بریده با رستم می‌جنگد. در این صحنه، فردوسی با آوردن دو اغراق میزان شدت جنگ را توصیف می‌کند.

برآشفته برسان پیل ژیان
ز نیروی رستم ز بالای او
بریده برآویخت با او بهم
همی وست کند این از آن، آن ازین
یکی تیغ تیزش بزد بر میان
بینداخت یک ران و یک پای او
چو پیل سرافراز و شیر دژم
همه گل شد از خون سراسر زمین
(همان، ابیات ۵۷۲-۵۷۵)

در صحنه یازدهم، حدیث نفس رستم با خود در مرحله شدت یافتن جنگ توصیف می‌شود و رستم با خویشتن درونی خود سخن می‌گوید. در این صحنه، امیدواری رستم برای پیروزی در جنگ توصیف می‌شود.

به دل گفت رستم: گر امروز جان
بماند به من زنده ام جاودان
(همان، بیت ۵۷۶)

در صحنه دوازدهم، حدیث نفس دیو سپید با خود بیان می‌شود. در این مرحله، هراس دیو سپید در مقابل رستم توصیف می‌شود.

همیدون به دل گفت دیو سپید
که از جان شیرین شدم ناامید
(همان، بیت ۵۷۷)

در صحنه سیزدهم، ادامه حدیث نفس رستم با خویشتن درونی خود توصیف می‌شود. در این مرحله رستم از اهداف درونی خود پس از پیروزی در جنگ سخن می‌گوید. او می‌گوید: اگر در جنگ با دیو سپید پیروز و کامیاب شوم، دیگر در مازندران نخواهم ماند.

گر ایدونک از چنگ این اژدها
نه کهنتر، نه برتر منش مهتران
بریده پی و پوست یابم رها
نبنند نیزم به مازندران
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ابیات ۵۷۸-۵۷۹)

پیروزی رستم در جنگ با دیو سپید در صحنه چهاردهم توصیف می‌شود. در این صحنه که در دو بیت خلاصه شده است، فردوسی توانسته است، قدرت سخنوری خود را با رعایت ایجاز بخوبی اثبات کند. رستم، دیو سپید را با داستان نیرومند خود بلند کرده و بر زمین می‌زند و با خنجری دل دیو را می‌درد و جگر او را از جسم او بیرون می‌کشد. در پایان این صحنه، فردوسی میزان کشتگان جنگ را توصیف می‌کند و با کاربرد صنعت اغراق، شرح کاملی از چگونگی پایان جنگ می‌دهد.

بزد دست و برداشتش نره شیر
فرو برد خنجر دلش بر درید
همه غار یکسر تن کشته بود
به گردن برآورد و افگند زیر
جگرش از تن تیره بیرون کشید
جهان همچو دریای خون گشته بود
(همان، ابیات ۵۸۰-۵۸۲)

در صحنه پانزدهم، رستم پس از پایان جنگ، به طرف اولاد می‌رود، بند از او می‌گشاید و جگر دیو سپید را به او می‌دهد و سپس به سوی کیکاووس عزیمت می‌کند. در این صحنه، اولاد در گفت و گویی کوتاه با رستم، در ابتدا قدرت جنگاوری او را ستایش می‌کند و سپس وعده‌ای را که رستم به او در مورد پادشاهی مازندران داده است، یادآوری می‌کند.

برآمد ز اولاد بگشاد بنند
 به اولاد داد آن فسرده جگر
 بدو گفت اولاد کای نره شیر
 نشان های بند تو دارد تنم
 به چیزی که دادی دلم را امید
 به پیمان شکستن نه اندر خوری
 به فتراک بریست یازان کمند
 سوی شاه کاوس بنهاد سر
 جهان را به تیغ آوریدی به زیر
 به زیر کمند تو شد گردنم
 همی باز خواهد امیدم نوید
 که شیر زیان و بلند اختری
 (همان، ابیات ۵۸۸-۵۸۳)

در صحنه شانزدهم، رستم پاسخی کوتاه به اولاد می‌دهد و می‌گوید: در این مرحله باید شاه مازندران را شکست بدهیم و بر دیوان بسیاری غلبه کنیم. سپس به پیمانی که با تو بسته‌ایم، حتماً وفادار خواهیم ماند.

بدو گفت رستم که مازندران
 یکی کار پیش ست و رنجی دراز
 همی شاه مازندران را ز گاه
 سر دیو و جادو هزاران هزار
 از آن پس مگر خاک را بسپر
 سپارم ترا از کران تا کران
 که هم با نشیب ست و هم با فراز
 بیاید ربودن، فگندن به چاه
 بیفگند باید به خنجر ز بار
 وگرنه ز پیمان تو نگذرم
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ابیات ۵۹۳-۵۸۹)

در صحنه هفدهم، رستم در گفت و گویی کوتاه با کیکاووس، عملکرد و پیروزی خود را در نبرد با دیو سپید توصیف می‌کند.

رسید آنگهی نزد کاوس کی
 چنین گفت کای شاه دانش پذیر
 دریدم کمرگاه دیو سپید
 ز پهلوش بیرون کشیدم جگر
 گو گیتی افروز فرخنده پی
 به مرگ بد اندیش رامش پذیر
 ندارد بدو شاه ازین پس امید
 چه فرمان دهد شاه پیروز گر
 (همان، ابیات ۵۹۷-۵۹۴)

در صحنه هجدهم، کیکاووس قدرت جنگاوری رستم را می‌ستاید و به داشتن پهلوانی چون رستم در قلمرو پادشاهی خود افتخار می‌کند.

برو آفرین کرد فرخنده شاه
 برآن مام کو چون تو فرزند زاد
 مرا بخت ازین هر دو فرخ ترست
 که بی تو مبادا نگین و کلاه
 نشاید جز از آفرین کرد یاد
 که پیل هزبر افگنم کهتر ست
 (همان، ابیات ۶۰۰-۵۹۸)

صحنه نوزدهم داستان، رویداد بینا شدن دو باره کیکاووس را توصیف می‌کند. در این مرحله، خون جگر دیو را بر چشمان کیکاووس می‌کشند و او بینایی خود را باز می‌یابد.

به چشمش چو اندر کشیدند خون
 شد آن تیرگی از دو دیده ش برون
 (همان، ۶۰۱)

در صحنه بیستم، فردوسی کیفیت بر تخت پادشاهی نشستن کیکاووس و همراهی و همنشینی رستم و پهلوانان دیگر را با او توصیف می‌کند. در این صحنه برگزاری مراسم جشن و سرور به مناسبت پیروزی رستم در جنگ، بینا شدن دوباره کیکاووس و حکمرانی او توصیف شده است.

نشست از بر تخت مازندران	ابا رستم و نامور پهلوان
چو طوس و فریبرز و گودرز و گيو	چو رهام و گرگین و بهرام نیو
برین گونه یک هفته با رود و می	همی رامش آراست کاوس کی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ابیات ۶۰۳-۶۰۵)

در صحنه بیست و یکم، انتقام گرفتن کیکاووس از شهر مازندران و فرمانروایان آن توصیف می‌شود. در این صحنه، سپاهیان به فرمان شاه به شهر مازندران حمله و شهر را ویران می‌کنند. در این صحنه، کیکاووس و سپاهیان او انتقام سختی از شهر مازندران و اهالی آن می‌گیرند.

به هشتم نشستند بر زین همه	جهانجوی و گردنکشان و رمه
همه برکشیدند گرز گران	پراکنده در شهر مازندران
برفتند یکسر به فرمان کی	چو آتش که برخیزد از خشک نی
ز شمشیر تیز آتش افروختند	همه شهر یکسر همی سوختند

(همان، ابیات ۶۰۶-۶۰۹)

در صحنه بیست و دوم، گفت و گوی کیکاووس با لشکر خود توصیف می‌شود. در این مکالمه، کیکاووس به لشکر خود می‌گوید: اکنون سپاه ما از دشمنان انتقام سختی گرفته است و بهتر است، پیکی فرزانه و با هوش را به سوی آنان روانه کنیم تا سالار مازندران را نسبت به عواقب نافرمانی خود آگاه کند.

به لشکر چنین گفت کاوس شاه	که اکنون مکافات کرده گناه
سزاوار ایشان بدیشان رسید	ز کشتن همی دل بیاید کشید
بباید یکی مرد باهوش و سنگ	کجا باز داند شتاب از درنگ
شود نزد سالار مازندران	کند دلش بیدار و مغزش گران

(همان، ابیات ۶۱۰-۶۱۳)

در صحنه بیست و سوم، خوشنودی و رضایت رستم و بزرگان از تصمیم کیکاووس توصیف می‌شود.	بزرگان که بودند با او همال
بدین رای خشنود شد پور زال	برافروختن جان تاریک اوی
فرستادن نامه نزدیک اوی	

(همان، ابیات ۶۱۴-۶۱۵)

در این داستان، مکالمه رستم و اولاد با یکدیگر، نبرد رستم با دیو سپید، پیروزی رستم در جنگ، مکالمه کاووس با رستم و بینا شدن دوباره کاووس، رویدادهایی است که طرح اصلی داستان را شکل داده است.

فصل دوم: شخصیت‌پردازی (Characterization)

شخصیت‌های داستان، شخصیتی ایستا دارند. «شخصیت ایستا در داستان شخصیتی است که تغییر نکند یا اندک تغییری

را بپذیرد و به عبارت دیگر در پایان داستان همان باشد که در آغاز بوده است» (یونسی، ۱۳۶۵: ۲۷۱).
(Antagonist) و شخصیت دیو سپید، آنتاگونیست **(Protagonist)** شخصیت رستم، پروتاگونیست است.
 «پروتاگونیست به کاراکتری گفته می‌شود که در هر جنبش و قیامی دخالت و شرکت مؤثر داشته باشد، هرکسی که با پروتاگونیست به مخالفت برخیزد آپوننت یا آنتاگونیست نامیده می‌شود» (اگری، ۱۳۷۴: ۸۸).
 در این داستان، شخصیت‌ها حالتی قراردادی دارند. «شخصیت‌های قراردادی افراد شناخته شده‌ای هستند که مرتباً در نمایشنامه‌ها و داستان‌ها ظاهر می‌شوند و خصوصیتی نسبی و جافتاده دارند. از مشخصات شخصیت‌های قراردادی، تازه نبودن خصوصیت‌های آن‌ها است» (همان، ۹۹).

۱- شخصیت رستم

۱-۱. **جنگجو و مبارز:** فردوسی با کاربرد تشبیه مقید، جنگاوری رستم را در صحنه‌ای که در مقابل دیو سپید قرار می‌گیرد، توصیف می‌کند.

برآشفته برسان پیل ژبان	یکی تیغ تیزش بزد بر میان
ز نیروی رستم ز بالای او	بینداخت یک ران و یک پای او

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ابیات ۵۷۳-۵۷۲)

۱-۲. **صبر، عاقبت‌نگری و چاره‌اندیشی:** درنگ کردن و تأمل رستم برای نبرد کردن با دیو سپید به دلیل توصیه اولاد به او است. اولاد به رستم توصیه کرد، هنگامی که گرمای آفتاب در روز شدت می‌یابد، دیوان به خواب فرو می‌روند. در این هنگام اگر خداوند یار و همراه تو باشد، در جنگ پیروز خواهی شد. رستم پس از سفارش اولاد و درک درستی و حقیقت سخنان او، عاقبت‌نگر است و با در نظر گرفتن فکر و اندیشه، اولاد را با کمندی محکم می‌بندد و سپس عازم نبرد با دیو سپید می‌شود.

نکرد ایچ رستم به رفتن شتاب	بدان تا برآمد بلند آفتاب
سر و پای اولاد با تن بیست	به خم کمند آنگهی برنشست

(همان، ابیات ۵۶۰-۵۵۹)

۱-۳. **وفادار بودن به پیمان:** اولاد پس از پیروزی رستم در نبرد با دیو سپید، پیمان رستم را به او یادآوری می‌کند و او را شایسته پیمان شکنی نمی‌داند. رستم نیز وعده پادشاهی اولاد بر مازندران را در صورتی ممکن می‌داند که بر شاه مازندران غلبه کند و آنها را شکست دهد.

یکی کار پیش ست و رنجی دراز	که هم با نشیب ست و هم با فراز
همی شاه مازندران را ز گاه	بیاید ربودن فگنندن به چاه
سر دیو و جادو هزاران هزار	بیفگند باید به خنجر ز بار
از آن پس مگر خاک را بسپریم	و گرنه ز پیمان تو نگذرم

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ابیات ۵۹۳-۵۹۰)

۲- **شخصیت دیو سپید:** دیو سپید شخصیتی است که در غار تاریک و هولناکی زندگی می‌کند. چنان که فردوسی برای توصیف چگونگی تاریکی غار از واژه «دوزخ» به عنوان مشبه به استفاده می‌کند. نویسنده در این بیت از تشبیه مرسل یا صریح و تشبیه مفصل استفاده کرده است.

بکردار دوزخ یکی چاه دید تن دیو از آن تیرگی ناپدید
(همان، بیت ۵۶۵)

دیو سپید رخساری سیاه، گیسوانی سفید و پیکری بزرگ و قدرتمند دارد. فردوسی برای توصیف رنگ رخسار دیو سپید با کاربرد تشبیه مرسل یا صریح از واژه «شبه» که نام سنگی سیاه رنگ است، به عنوان مشبه به استفاده می‌کند و از واژه «برف» نیز به عنوان مشبه به برای توصیف گیسوان دیو استفاده می‌کند.

حماسه سرای بزرگ ایران، با کاربرد صنعت اغراق، بزرگی پیکر دیو را توصیف می‌کند. فردوسی، از واژه «کوه» نیز با کاربرد استعاره مصرّحه مجرّده برای توصیف وضعیت ظاهری دیو استفاده می‌کند.

به تاریکی اندر یکی کوه دید سراسر شده چاه ازو ناپدید
به رنگ شبه روی، چون برف موی جهان پر ز پهنای و بالای اوی
(همان، ابیات ۵۶۸-۵۶۹)

فردوسی، شخصیت قدرتمند و جنگاور دیو سپید را با کاربرد یک تشبیه مقید نیز توصیف کرده است و با تکرار واژه «آهن» در مورد تجهیزات جنگی مانند بازوبند و کلاه خود، شخصیت قدرتمند دیو سپید را به مخاطب معرفی می‌کند.

سوی رستم آمد چو کوهی سیاه از آهنش ساعد، وز آهن کلاه
(همان، بیت ۵۷۰)

۳- **شخصیت اولاد:** اولاد شخصیتی است که رستم را برای رسیدن به جایگاه دیوان راهنمایی می‌کند و براساس گفتار رستم در داستان، توصیه‌های او همواره درست بوده است.

به اولاد گفت: آنچ پرسیدمت همه بر ره راستی دیدمت
کنون چون گه کینه آمد فراز مرا راه بنمای و بگشای راز
بدو گفت اولاد: چون آفتاب شود گرم دیو اندر آید به خواب
بریشان تو پیروز گردی به جنگ ترا یک زمان کرد باید درنگ
ز دیوان نبینی نشسته یکی جز از جادوان پاسبان اندکی
بدانگه تو پیروز گردی مگر اگر باشدت یار پیروز گر
(همان، ابیات ۵۵۳-۵۵۸)

شخصیت اولاد در دو صحنه مکالمه در داستان ظاهر می‌شود. در صحنه اول، آغاز کننده مکالمه رستم است. در این مکالمه رستم درخواست می‌کند که اولاد در زمینه احوال دیوان و نحوه پیروزی بر آنها در نبرد اطلاعاتی را به او بدهد. در صحنه دوم، اولاد آغاز کننده مکالمه است. اولاد در این صحنه از رستم وفاداری به پیمان و وعده‌اش را خواهان است.^۱

۴- **شخصیت کاووس:** فردوسی شخصیت کاووس را در این داستان با آوردن صفات «گیتی افروز»، «فرخنده پی» و «دانش پذیر» توصیف می‌کند. البته در این داستان، شخصیت کاووس چون شخصیت‌های رستم، دیو سپید و اولاد

توصیف نشده است؛ اما در صحنه‌ای از داستان و پس از پیروزی رستم در نبرد با دیو سپید، کاووس، رستم را به خاطر این موفقیت می ستاید و از او سپاسگزاری می کند.

رسید آنگهی نزد کاوس کی	گو گیتی افروز فرخنده پی
چنین گفت کای شاه دانش پذیر	به مرگ بد اندیش رامش پذیر
	(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ابیات ۵۹۴-۵۹۵)
برو آفرین کرد فرخنده شاه	که بی تو مبادا نگین و کلاه
بر آن مام کو چون تو فرزند زاد	نشاید جز از آفرین کرد یاد
مرا بخت ازین هر دو فرخ ترست	که پیل هزبر افگنم کهتر ست
	(همان، ابیات ۶۰۰-۵۹۸)

۵- **شخصیت سپاهیان دیو:** اولاد در بخشی از داستان به یکی از ویژگی های شخصیتی سپاهیان دیو اشاره می کند و به رستم می گوید: هنگامی که گرمای آفتاب شدت می یابد، آنها به خواب فرو می روند.^۲ ویژگی دیگر سپاهیان دیو، مقاومت نکردن آنها در مقابل رستم در نبرد است. زیرا قدرت فراوان رستم آنها را از شکست در جنگ هراسان کرده بود.

میان سپاه اندر آمد چو گرد	سر از تن به خنجر همی دور کرد
نیستاد کس پیش او در به جنگ	نجستند با او کسی نام و ننگ
	(همان، ابیات ۵۶۳-۵۶۲)

۶- **شخصیت سپاهیان کاووس:** در بخش پایانی داستان، فردوسی با کاربرد واژه «رمه» که به معنی «سپاهیان» است، شخصیت سپاهیان کاووس را نیز وارد داستان کرده است و ویژگی فرمانبرداری را برای آنها بیان کرده است. در این بخش، کاووس به همراه پهلوانان و سپاهیان خود به شهر مازندران حمله و آن سرزمین را ویران می کند.

به هشتم نشستند بر زین همه	جهانجوی و گردنکشان و رمه
همه بر کشیدند گرز گران	پراگنده در شهر مازندران
برفتند یکسر به فرمان کی	چو آتش که برخیزد از خشک نی
ز شمشیر تیز آتش افروختند	همه شهر یکسر همی سوختند
	(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ابیات ۶۰۹-۶۰۶)

۷- **شخصیت های پهلوانان:** در بخشی از داستان، هنگامی که رستم در جنگ با دیو سپید پیروز می شود، کیکاووس به همراه پهلوانان یک هفته مراسم جشن و سرور برگزار می کند. اسامی پهلوانان در این قسمت به داستان اضافه شده است و ویژگی شخصیتی خاصی برای آنها در این داستان بیان نشده است. طوس، پسر نوذر؛ فربرز، فرزند کیکاووس؛ گودرز، پسر کشواد؛ گیو، بهرام و رهام، فرزندان گودرز کشواد و گرگین، پسر میلاد است. در پایان این بخش، صفت «نیو» به معنی دلیر برای «بهرام» آورده شده است.

نشست از بر تخت مازندران	ابا رستم و نامور پهلوان
چو طوس و فربرز و گودرز و گیو	چو رهام و گرگین و بهرام نیو
برین گونه یک هفته با رود و می	همی رامش آراست کاوس کی
	(همان، ابیات ۶۰۵-۶۰۳)

۸- شخصیت‌های فرد باهوش و فرزانه و سالار مازندران: در بخش پایانی داستان، هنگامی که کیکاووس تصمیم می‌گیرد، فردی باهوش و فرزانه را به سوی سالار مازندران رهسپار کند، اسامی دو شخصیت فوق در داستان ظاهر می‌شود.

بباید یکی مرد باهوش و سنگ	کجا باز داند شتاب از درنگ
شود نزد سالار مازندران	کند دلش بیدار و مغزش گران
	(همان، ابیات ۶۱۳-۶۱۲)

البته در صحنه گفت و گوی اولاد با رستم، هنگامی که اولاد از رستم می‌خواهد به وعده اش وفادار باشد، رستم در پاسخ به اولاد می‌گوید: ابتدا باید شاه مازندران و دیوان را شکست بدهیم و سپس حکومت مازندران را به تو خواهیم سپارد. در این بیت نیز عنوان «شاه مازندران» در داستان مطرح شده است.

بدو گفت رستم که مازندران	سپارم ترا از کران تا کران
یکی کار پیش ست و رنجی دراز	که هم با نشیب ست و هم با فراز
همی شاه مازندران را ز گاه	بباید ربودن فگنندن به چاه
سر دیو و جادو هزاران هزار	ببفگند باید به خنجر ز بار
از آن پس مگر خاک را بسپرم	وگر نه ز پیمان تو نگذرم
	(همان، ابیات ۵۹۳-۵۸۹)

فصل سوم: توصیف

در داستان نبرد رستم با دیو سپید، برای توصیف از سه روش توصیف به وسیله بیان کنش‌ها، توصیف یا توضیح مستقیم و توصیف به یاری گفت و گو استفاده شده است. یونسی در مورد این سه روش توصیفی معتقد است: «نویسنده در روش توصیف به وسیله آکسیون (کنش)، اشخاص داستان را به جنبش در می‌آورد و به یاری اعمال و رفتارشان خواننده را با خصوصیاتشان آشنا می‌کند. در روش توصیف یا توضیح مستقیم نویسنده از زبان خود یا از زبان یکی از اشخاص داستان، خصوصیات اشخاص داستان را به خواننده می‌گوید. نویسنده در شیوه توصیف به یاری گفت و گو، اشخاص داستان را به حرف در می‌آورد و کاری می‌کند که خود با بیان و گفتار خویش خواننده را در جریان خصوصیات خود بگذارد» (یونسی، ۱۳۶۵: ۲۷).

۱- توصیف به وسیله کنش

در این داستان، صحنه‌های آماده شدن رستم برای جنگ با دیو سپید، توصیف آماده شدن او برای جنگیدن با دیوان پس از شنیدن ویژگی‌های آن‌ها، واکنش رستم در غار تاریک، آمدن دیو سپید به سوی رستم برای جنگیدن با او جنگیدن دیو سپید با رستم، نبرد رستم با دیو سپید، توصیف بینایی کاووس، بیان چگونگی تصرف پادشاهی مازندران، برگزاری مراسم رامش، چگونگی ویران کردن شهر و آتش زدن آن با روش توصیف به وسیله کنش‌ها بیان شده است.

۲- توصیف یا توضیح مستقیم

صحنه‌های توصیف ویژگی‌ها و صفات دیوها، ویژگی‌های غار تاریک، خصوصیات دیو سپید، چگونگی رفتار رستم با اولاد پس از پایان جنگ با دیو و واکنش رستم و دیگر بزرگان در مورد تصمیم کاووس برای فرستادن نامه به سالار مازندران، با استفاده از این روش بیان شده است.

۳- توصیف به یاری گفت و گو: در این داستان، صحنه های حدیث نفس رستم و دیو سپید، گفت و گوی اولاد و رستم و رستم و کاووس با یکدیگر با روش توصیف به یاری گفت و گو ذکر شده است.

فصل چهارم: زاویه دید فصل (View point, point of view)

فردوسی در داستان نبرد رستم با دیو سپید از زاویه دید دانای کل یا روایت سوم شخص استفاده کرده است. معینی، ویژگی های روایت سوم شخص را چنین بیان می کند. «در روایت سوم شخص، نویسنده بیرون از داستان قرار دارد و اعمال قهرمانان را گزارش می دهد. اگر زاویه دید داستان به شیوه سوم شخص و از نوع دانای کل باشد، باید راوی را اندیشه ای بیرونی و توانمند دانست که شخصیت های داستان را از بیرون داستان رهبری می کند. دقیقاً شیوه اندیشه ها و کرده های آنان است و در عمل حکم همه چیز دانی را دارد» (معینی، ۱۳۸۸: ۶).

در این داستان، زاویه دید گاهی از سوم شخص یا دانای کل به اول شخص یا متکلم وحده و زاویه دید دوم شخص تغییر می کند. «در واقع داستان نویس زاویه دید را از یک شخصیت به شخصیت دیگر تغییر می دهد و به ما امکان می دهد که از آگاهی نسبی و همه جانبه ای بهره مند شویم» (همان).

این داستان زاویه دیدی بیرونی دارد. میر صادقی، در کتاب عناصر داستان در مورد زاویه دید بیرونی چنین عقیده دارد: «زاویه دید بیرونی در حوزه عقل کل یا دانای کل قرار گرفته است. به عبارتی دیگر فکری برتر از خارج شخصیت های داستان را رهبری می کند، از نزدیک شاهد اعمال و رفتار آن ها است و در حکم خدایی است، از گذشته و حال و آینده آگاه است و از افکار و احساسات پنهان همه شخصیت های خود با خبر است» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۳۹۱ و ۳۹۲).

در این داستان، نویسنده از فاصله هنرمندانه استفاده کرده است. همان طور که می دانیم «فاصله هنرمندانه فاصله ای است که نویسنده از عمل شخصیت های داستانش می گیرد؛ یعنی نویسنده شکل داستان خود را به نحوی طرح ریزی می کند تا شخصیت ها متکی به خود باشند و می کوشد، جای پای خود را در داستان محو کند و چنین نوشته ای را گاهی عینی می نامند» (همان، ۴۲۷).

۱- تغییر زاویه دید به اول شخص از دید شخصیت اصلی (فاعل یا کنش گر)

۱-۱. رستم

در صحنه ای که جنگ میان دیو سپید و رستم شدت می یابد و دیو سپید در حالی که یک پایش آسیب دیده است، با رستم می جنگد، جهان پهلوان با خود حدیث نفس می کند. در این صحنه، زاویه دید داستان به اول شخص تغییر می کند.

به دل گفت رستم: گر امروز جان بماند به من، زنده ام جاودان

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/ بیت ۵۷۶)

پس از کشته شدن دیو سپید و هنگامی که رستم بند از اولاد می گشاید، اولاد با رستم سخن می گوید و پیمان شکنی را از پهلوانی چون او ناممکن می داند، رستم نیز به او اطمینان می دهد که به وعده هایش عمل خواهد کرد.

بدو گفت رستم که مازندان سپارم ترا از کران تا کران

یکی کار پیش ست و رنجی دراز که هم با نشیب ست و هم با فراز

بیاید ربودن فگنندن به چاه	همی شاه مازندران را ز گاه
بیفگنند باید به خنجر ز بار	سر دیو و جادو هزاران هزار
و گرنه ز پیمان تو ننگذرم	از آن پس مگر خاک را بسپرم
(همان، ابیات ۵۸۹-۵۹۳)	

پس از اینکه رستم جگر دیو سپید را می‌درد و او را در جنگ شکست می‌دهد، به نزد کاووس می‌رود و از او می‌خواهد ازین پس در آرامش باشد.

به مرگ بد اندیش رامش پذیر	چنین گفت کای شاه دانش پذیر
ندارد بدو شاه ازین پس امید	دریدم کمرگاه دیو سپید
چه فرمان دهد شاه پیروز گر	ز پهلوش بیرون کشیدم جگر
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/ ابیات ۵۹۵-۵۹۷)	

در صحنه‌ای از داستان، رستم در خطاب به اولاد او و راهنمایی‌هایش را راستین می‌پندارد. در این صحنه زاویه دید داستان از دانای کل یا سوم شخص به اول شخص تغییر می‌کند.

همه بر ره راستی دیدمت	به اولاد گفت: آنچه پرسیدمت
مرا راه بنمای و بگشای راز	کنون چون گه کینه آمد فراز
(همان، ابیات ۵۵۳-۵۵۴)	

۲-۱. دیو سپید

در میانه جنگ و شدت ضربه‌های رستم، دیو سپید با ناامیدی بسیار با خود حدیث نفس می‌کند. در این صحنه زاویه دید داستان به اول شخص تغییر می‌کند.

همیدون به دل گفت دیو سپید	که از جان شیرین شدم ناامید
	(همان، بیت ۵۷۷)

۲-۲. تغییر زاویه دید به اول شخص از دید شخصیت فرعی (شاهد یا ناظر)

۲-۱. اولاد

اولاد در صحنه‌ای از داستان، پس از کشته شدن دیو سپید، پیمان و وعده‌ای را که رستم برای پادشاهی بر مازندران به او داده بود، در خطاب به او یادآوری می‌کند. در این صحنه زاویه دید به اول شخص تغییر می‌کند.

بدو گفت اولاد کای نره شیر	جهان را به تیغ آوریدی به زیر
نشان های بند تو دارد تنم	به زیر کمند تو شد گردنم
به چیزی که دادی دلم را امید	همی باز خواهد امیدم نوید
به پیمان شکستن نه اندر خوری	که شیر ژبان و بلند اختری
	(همان، ابیات ۵۸۵-۵۸۸)

۲-۲. کاووس

هنگامی که رستم دیو سپید را مغلوب می‌کند و جگر او را می‌درد، کاووس او را می‌ستاید و او را چون پیلای هزبر افگن می‌داند.

برو آفرین کرد فرخنده شاه
 برآن مام کو چون تو فرزند زاد
 که بی تو میادا نگین و کلاه
 نشاید جز از آفرین کرد یاد
 مرا بخت ازین هر دو فرخ ترست
 که پیل هزبر افگنم کهترست
 (همان، ابیات ۶۰۰-۵۹۸)

۳- تغییر زاویه دید به دوم شخص از دید شخصیت فرعی (شاهد یا ناظر)

۳-۱. اولاد

پس از اینکه رستم راستی اولاد را در مراحل قبل تأیید می‌کند، از او می‌خواهد که او را برای رسیدن به جایگاه دیو سپید راهنمایی کند. اولاد نیز در خطابی به رستم ویژگی‌های دیوها و موقعیت بهتر برای حمله به آنها را بیان می‌کند. در این صحنه از داستان زاویه دید به دوم شخص تغییر می‌کند.

بدو گفت اولاد: چون آفتاب
 بریشان تو پیروز گردی به جنگ
 ز دیوان نبینی نشسته یکی
 بدانگه تو پیروز گردی مگر
 شود گرم دیو اندر آید به خواب
 ترا یک زمان کرد باید درنگ
 جز از جادوان پاسبان اندکی
 اگر باشدت یار پیروز گر
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/ ابیات ۵۵۸-۵۵۵)

فصل پنجم: تصویرپردازی و رمز

در داستان نبرد رستم با دیو سپید، از آرایه‌هایی مانند مجاز، تشبیه حسی به حسی، حسی به عقلی، بلیغ، خیالی، مرکب، اضافه تشبیهی، استعاره مصرحه مجرده، مصرحه مطلقه، کنایه، اغراق و... استفاده شده است. در این داستان، اسامی موجودات اسطوره‌ای، ابزار جنگی، فلزات، جلوه‌های طبیعت، حیوانات، رنگ‌ها و اعضای بدن نیز در حرکت داستان نقش بسیاری دارند. همان طور که می‌دانیم «تصویرپردازی در نوشته‌های توصیفی جایی نمایان دارد؛ زیرا بدان وسیله است که نویسنده می‌تواند آنچه را که احساس می‌کند به خواننده منتقل کند. تصویر در این مقام عبارت است، از بیان تصویری یک تجربه حسی. توصیف صحنه‌های محل وقوع داستان و اشخاص وقایع همه به یاری الفاظ و ادراکات حسی صورت می‌پذیرد. توصیف خواه در قطعات وصفی و خواه در گفت و گو بخش عمده‌ای از داستان را تشکیل می‌دهد و به این جهت فهم و درک تشبیهات و استعارات نویسنده، ناگزیر از فهم داستان نقش مهمی را ایفا می‌کند. این صناعات را می‌توان در مقام وسایلی در القای احساس، خاصه ارائه اشخاص و یا هوا و جو داستان نیز به کار برد» (یونسی، ۱۳۶۵: ۲۸).

۱- مجاز

در این بیت از مجاز جزئیت یا ذکر جزء و اراده کل استفاده شده است. واژه «مژگان» که جزء است، جایگزین واژه «چشم» شده است.

چو دیده بمالید و مژگان بشست
 وز آن چاه تاریک لختی بجست
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/ بیت ۵۶۷)

۲- تشبیه حسی به حسی

برآهخت جنگی نهنگ از نیام میان سپاه اندر آمد چو گرد	بگرید چون رعد و برگفت نام سر از تن به خنجر همی دور کرد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ابیات ۵۶۱-۵۶۲)
به رنگ شبه روی، چون برف موی سوی رستم آمد چو کوهی سیاه	جهان پر ز پهنای و بالای اوی از آهنش ساعد وز آهن کلاه (همان، ابیات ۵۶۹-۵۷۰)
برآشفته برسان پیل ژبان بریده برآویخت با او بهم	یکی تیغ تیزش بزد بر میان (همان، بیت ۵۷۲)
به پیمان شکستن نه اندر خوری	چو پیل سرافراز و شیر دژم (همان، بیت ۵۷۴)
	که شیر ژبان و بلند اختری (همان، بیت ۵۸۸)

۳- تشبیه حسی به عقلی

تشبیه حسی به عقلی در دوره سامانیان نوعی نوآوری محسوب می‌شود. شمیسا معتقد است، در این دوره «تشبیهات غالباً محسوس به محسوسند؛ اما تشبیه محسوس به معقول هم دیده می‌شود که نوعی نوآوری است» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۳۸).

بکردار دوزخ یکی چاه دید	تن دیو از آن تیرگی ناپدید (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / بیت ۵۶۵)
-------------------------	--

۴- تشبیه خیالی

سوی رستم آمد چو کوهی سیاه	از آهنش ساعد وز آهن کلاه (همان، بیت ۵۷۰)
---------------------------	---

۵- تشبیه مرکب

برفتند یکسر به فرمان کی	چو آتش که برخیزد از خشک نی (همان، بیت ۶۰۸)
-------------------------	---

۶- تشبیه بلیغ

به اولاد گفت: آنچه پرسیدمت	همه بر ره راستی دیدمت (همان، بیت ۵۵۳)
----------------------------	--

۷- تشبیه جمع

به پیمان شکستن نه اندر خوری	که شیر ژبان و بلند اختری (همان، بیت ۵۸۸)
-----------------------------	---

۸- تشبیه مفروق

به رنگ شبه روی، چون برف موی	جهان پر ز پهنای و بالای اوی (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / بیت ۵۶۹)
-----------------------------	--

۹- استعاره مصرّحه مجرّده

برآهخت جنگی نهنگ از نیام
بغرید چون رعد و برگفت نام
(همان، بیت ۵۶۱)

گر ایدونک از چنگ این اژدها
بریده پی و پوست یابم رها
نه کهنتر، نه برتر منش مهتران
نبینند نیزم به ما زندان
(همان، ابیات ۵۷۸-۵۷۹)

۱۰- استعاره مصرّحه مطلقه

بزد دست و برداشتش نره شیر
به گردن برآورد و افگند زیر
(همان، بیت ۵۸۰)

بدو گفت اولاد کای نره شیر
جهان را به تیغ آوریدی به زیر
(همان، بیت ۵۸۵)

مرا بخت ازین هر دو فرخ ترست
که پیل هزبر افگنم کهنترست
(همان، بیت ۶۰۰)

۱۱- کنایه

وز آن جایگه تنگ بسته کمر
بیامد پر از کینه و جنگ سر
(همان، بیت ۵۵۰)

نشان های بند تو دارد تنم
به زیر کمنند تو شد گردنم
(همان، بیت ۵۸۶)

یکی کار پیش ست و رنجی دراز
که هم با نشیب ست و هم با فراز
(همان، بیت ۵۹۰)

ز شمشیر تیز آتش افروختند
همه شهر یکسر همی سوختند
(همان، بیت ۶۰۹)

۱۲- اغراق

به تاریکی اندر یکی کوه دید
سراسر شده چاه ازو ناپدید
به رنگ شبه روی چون برف موی
جهان پر ز پهنای و بالای اوی
(همان، ابیات ۵۶۸-۵۶۹)

همی پوست کند این از آن، آن از این
همه گل شد از خون سراسر زمین
(همان، ۱۳۸۶: ۲/ بیت ۵۷۵)

همه غار یکسر تن کشته بود
جهان همچو دریای خون گشته بود
(همان، بیت ۵۸۲)

ز شمشیر تیز آتش افروختند
همه شهر یکسر همی سوختند
(همان، بیت ۶۰۹)

نتیجه

در این داستان، دو شخصیت اصلی، رستم و دیو سپید و دو شخصیت فرعی، اولاد و کاووس در طراحی ساختار داستان تأثیر فراوانی دارد. شخصیت‌ها در این داستان ایستا و ثابت است و الگوی شخصیتی یکسانی دارد و بسیاری از شخصیت‌ها قرار دادی و شناخته شده است. فردوسی توانسته است با کاربرد صور خیال، چهره‌ای ملموس و محسوس از شخصیت‌های داستان ارائه بدهد. در این داستان، عنصر گفت و گو، جریان بسیاری از رویدادها را تعیین می‌کند و گفت و گوی اولاد و رستم در طراحی محور اصلی داستان بسیار مؤثر است. فردوسی با کاربرد شیوه گفت و گو، مخاطب را به طور مستقیم در مسیر رویدادهای داستان قرار می‌دهد و چهره‌ای زنده و واقعی از داستان ارائه می‌دهد. تغییر زاویه دید داستان به اول شخص و دوم شخص نیز در ایجاد فضایی واقعی و زنده برای داستان مؤثر است و شاعر توانسته است، با کاربرد این شیوه، محیط داستان را برای مخاطب به صورت واقعی ارائه دهد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه. ج ۲. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی. ص ۴۳، ابیات ۵۹۳-۵۸۵.
- ۲- همان، ص ۴۱، ابیات ۵۵۷-۵۵۵.

منابع

- ۱- آگری، لاجوس. (۱۳۷۴). فن داستان و نمایشنامه نویسی. ترجمه مصطفی رحیم زاده. تهران: پارت.
- ۲- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶). سبک شناسی شعر. تهران: میترا.
- ۳- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). شاهنامه. ج ۲. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۴- معینی، مریم. (۱۳۸۸). «اویه دید در داستان». رشد آموزش زبان و ادب فارسی، دوره ۲۲. شماره ۴، ص ۷-۴.
- ۵- میرصادقی، جمال. (۱۳۸۰). عناصر داستان. تهران: سخن.
- ۶- یونسی، ابراهیم. (۱۳۶۵). هنر داستان نویسی. تهران: سهروردی.

